

نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین

عنایت‌الله یزدانی^۱ حسن آئینه وند^۲ ابوالفضل باقری اژیبه^۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۹ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۱۲/۱۱

چکیده

فروپاشی شوروی پیامدهای مهمی در حوزه‌های مختلف ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی برای روسیه به همراه داشت و موقعیت این کشور در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را به نحو قابل ملاحظه‌ای تنزل داد. این نزول قدرت در مناطق موردعلاقه روسیه بیش از همه آشکارتر بود؛ به طوری که ایالات متحده از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برد و استراتژی بلندمدتی را برای جلوگیری از «قدرت بزرگ شدن» روسیه با بهره‌گیری از ابزار نفوذ در «مناطق خارج نزدیک» برای خود ترسیم کرد. این وضعیت، شرایط را به گونه‌ای رقم زد که روس‌ها دیگر نتوانند رویکرد انفعالی در مقابل برتری خواهی آمریکا را تحمل کنند. آن‌ها تلاش آمریکا برای تثبیت نظام تک‌قطبی را به چالش کشیدند و استقرار این نظام را نه تنها غیرقابل پذیرش، بلکه در شرایط موجود غیرممکن دانستند. بدین ترتیب، رقابت‌های ژئوپلیتیکی برای تعیین نظم دلخواه میان دو قدرت بالا گرفت که در وقوع بحران‌های منطقه‌ای گرجستان ۲۰۰۸ و اوکراین ۲۰۱۴ بیش‌ترین نقش را نیز دارا بود. یافته‌ها بیانگر آن است که آمریکا همچنان رقیب ژئوپلیتیکی روسیه است و روسیه نیز برای قدرت بزرگ شدن در سطح جهان، به توانایی مهار و تسلط بر کشورهای اقماری شوروی سابق نیازمند است. بر این اساس سؤال اصلی مقاله این است که مداخله آمریکا و روسیه در این دو بحران تا چه اندازه ناشی از تأثیرگذاری انگاره‌های ژئوپلیتیکی دو قدرت بوده است؟ فرضیه مقاله این است که رقابت آمریکا و روسیه در این بحران‌ها در راستای تلاش و اشنگتن برای تداوم برتری خواهی و مهار ظهور روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و در مقابل در راستای طرد شدن نظم تک‌قطبی از سوی روسیه به‌منظور مقابله با برتری‌طلبی آمریکایی، تفسیر می‌شود.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، نظم تک-چندقطبی، بحران گرجستان، بحران اوکراین.

۲۶۱

سیاست جهانی

۱. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه اصفهان

نویسنده مسئول ainehvand_hassan@yahoo.com

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه اصفهان

مقدمه

امروزه شناخت و بررسی نشانه‌های بین‌المللی و تحلیل تحولات منطقه‌ای، مبتنی بر تجزیه و تحلیل کنش قدرت‌های بزرگ ساختار بین‌الملل می‌باشد. در ساختار کنونی نظام بین‌الملل، نشانه‌هایی از رقابت، تعارض، رویارویی و همکاری میان قدرت‌های بزرگ مشاهده می‌شود. در این بین رقابت دو قدرت ایالات متحده و فدراسیون روسیه چه در قبل و چه در بعد از فروپاشی شوروی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. پس از پایان جنگ سرد آنچه روابط آمریکا و روسیه را تحت تأثیر قرار داده است، توزیع آشکار و پراکنده قدرت در سطوح مختلف ساختار بین‌المللی بود. یکی از مشکلات ناشی از این وضعیت عبارت بود از این که آمریکا با قدرت بزرگی چون روسیه در کجا و چگونه باید برخورد کند؟ در این میان برخی مناطق جهان به لحاظ اهمیت ژئوپلیتیکی که برای امنیت جهانی دارند مورد توجه ویژه هستند و می‌توانند در صورتی که تحت کنترل قدرتی غیر از قدرت عمده منطقه‌ای قرار گیرند در ایجاد ناامنی، تهدید، مهار و فشار متمرثر واقع گردند. ناامنی در این مناطق می‌تواند به سرعت به خارج از منطقه گسترش یابد و چه بسا امنیت جهانی را با خطر مواجه سازد. آشکار است که درگیری و منازعه در این مناطق تفاوت بسیاری با مناطقی دارد که درجه پایین‌تری از اهمیت را دارند. از جمله این مناطق مهم ژئوپلیتیکی که در مسیر رقابت آمریکا و روسیه به منظور مهار و کنترل قدرت دو کشور قرار دارد، هارتلند جدید «بالکان-اوراسیا» است که حوزه خارج نزدیک روس‌ها به شمار می‌رود. تحولات این منطقه بر میزان اعمال قدرت و میزان اثرگذاری آن در سیستم جهانی، هم برای روسیه و هم برای آمریکا تأثیرگذار است.

رفتارهای آمریکا در طول دو دهه اخیر بیانگر آن است که روسیه را در حد یک قدرت بزرگ جهانی نمی‌داند و به همین دلیل اجازه مداخله در خارج نزدیک آن را برای خود قائل است تا گزینه‌ای برای مهار روسیه در دست داشته باشد. بهترین گزینه برای محقق شدن این سیاست، رسیدن به مرزهای این کشور است. مهم‌ترین

کشورهایی که در مسیر هم‌جواری با روسیه قرار دارند، گرجستان و اوکراین هستند. دو کشور از لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک از معدود کشورهای سرنوشت‌ساز جهان قلمداد می‌شوند. به طوری که زیگنیو برژینسکی، استراتژیست مهم آمریکایی، اوکراین را یک فضای مهم و جدید پس از فروپاشی شوروی در صحنه اوراسیا می‌داند که امپراتور شدن یا نشدن روسیه و یا به عبارت دیگر هم قطبی شدن روسیه در برابر آمریکا در گرو تسلط بر اوکراین است. روسیه به دنبال تفکر سنتی «روسیه بزرگ مستقل» است و برای تحقق این اندیشه نیازمند تسلط بر محورهای ژئوپلیتیکی حوزه خارج نزدیک است. آن‌ها معتقدند که کشورشان همه عوامل برای احیای مجدد و بزرگ شدن در قرن بیست و یکم را دارد و بر این مبنا بر ایفای موقعیت خود پس از جنگ سرد به عنوان بازیگر منطقه‌ای تأکید دارند. لذا این گزاره مبرهن است که از یک طرف، رفتار آمریکا در این منطقه و جهان برای سرپوش نهادن بر تداوم وضعیت تک قطبی دنیای پس از جنگ سرد است و در طرف دیگر نیز رفتار روسیه در دنیای بعد از فروپاشی در راستای جایگزینی سیستم چندقطبی با تک قطبی است. بر این اساس پرسش اصلی مقاله این است که مداخله آمریکا و روسیه در دو بحران گرجستان و اوکراین تا چه میزان ناشی از تأثیرگذاری انگاره‌های ژئوپلیتیکی دو قدرت است؟ در پاسخ با استفاده از نظریه نظام «تک - چندقطبی» هانتینگتون این فرضیه شکل می‌گیرد که رقابت ایالات متحده و روسیه در دو بحران یاد شده در مسیر شکل‌دهی آمریکا برای تداوم برتری خواهی و مهار ظهور روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی و در مقابل در راستای طرد شدن نظم تک قطبی از سوی روسیه به منظور مقابله با برتری طلبی آمریکایی، قابل تبیین است.

۱. چارچوب نظری

نظم تک-چندقطبی در مطالعات ژئوپلیتیکی

ژئوپلیتیک از جمله اصطلاحات رایج در مباحث سیاسی است که کاربرد بسیاری دارد، اما معانی و تعاریف متنوعی را دربر می‌گیرد. ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن «سیاست جغرافیایی» است، دیدگاهی است برای سیاست بین‌الملل که سعی دارد تا

رفتارهای سیاسی را برحسب محیط طبیعی توضیح دهد (Plano and Olton, 1998:98). در یک تعریف کلی ژئوپلیتیک را علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از تلفیق آن‌ها با یکدیگر می‌دانند (حافظ نیا، ۱۳۹۰:۳۷). پیتر تایلر جغرافی‌دان سیاسی مشهور انگلیسی در تعریفی دیگر می‌گوید: «ژئوپلیتیک علم مبتنی بر مطالعه توزیع جغرافیایی قدرت بین کشورهای جهان، به‌خصوص رقابت بین قدرت‌های بزرگ و اصلی است» (Taylor, 1993:330). بر اساس این تعاریف، ژئوپلیتیک اموری مانند ساختار و کارکرد قدرت، همگرایی و واگرایی، تصمیم‌گیری، بحران، حوزه نفوذ، نزاع، سلطه، صلح و همکاری، منابع و محیط‌زیست، منافع ملی، فضا، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی، روابط فضایی، توسعه و رفاه و جهان‌گرایی و نظایر آن جملگی مفاهیم کلی و پایدار هستند را شامل می‌شود (حافظ نیا، ۱۳۹۰:۳۹).

در این میان یکی از مباحث مهم در حوزه مطالعات ژئوپلیتیکی، ورود مباحث نوین به‌ویژه از دوران پس از فروپاشی شوروی به عرصه مطالعات ژئوپلیتیکی است. موضوعاتی مانند تروریسم، محیط‌زیست، فضای سایبر و گسترش سلاح‌های هسته‌ای از جمله این موارد است. ولی در این بین ظهور متغیرهای اقتصادی (ژئواکونومیک) از اهمیت بیشتری برخوردار است. تحولات پس از جنگ سرد، استفاده انحصاری از قدرت نظامی به‌عنوان ابزار قدرت ملی را محدود کرد و کاربرد نیروی نظامی به کلی دگرگون شد. این شرایط زمینه را برای بروز توانمندی‌های اقتصادی در سطح بین‌الملل فراهم آورد (عطایی و شبانی، ۱۳۹۰:۱۳۲).

لذا در عصر حاضر اگر مناطق ژئوپلیتیکی جهان با عوامل ژئواکونومیک منطبق گردد، آن مناطق موقعیت بین‌المللی منحصربه‌فردی خواهند یافت و در نتیجه نقش مهمی در تدوین راهبردهای سیاست خارجی قدرت‌های جهانی برای شکل دادن نظم جدید و یا به چالش کشیدن نظم موجود پیدا خواهند کرد (عطایی، شبانی، ۱۳۹۰:۱۳۲). این دگرگونی در مطالعات ژئوپلیتیکی را دوره «گذار ژئوپلیتیک» می‌نامند. این دوره پس از جنگ سرد آغاز گردید که دربردارنده نظریات مختلف از جمله پایان تاریخ، نظم

نوین جهانی، برخورد تمدن‌ها و ... است. این نظرات تماما در راستای ادامه سلطه آمریکایی بر امور جهانی تدوین گردیده است. به عبارت دیگر فروپاشی شوروی نوعی خلأ نظم را در سیستم جهانی رقم زد که سودای قدرتمند شدن قدرت‌های درجه یک و دو را در مقابل نظم آمریکایی به وجود آورد. اندیشه‌هایی که در این دوره شکل گرفتند تحت عنوان اندیشه‌های پسانوگرا خوانده شدند که دارای ماهیتی چندبعدی برای تبیین حوادث سیاسی جهان هستند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۰۱). یکی از این نظریه‌های پسانوگرای ژئوپلیتیک که در آن ارزش‌های سرزمینی و اقتصادی برای به وجود آوردن نظم دلخواه و یا به چالش کشیدن نظم موجود مورد توجه اندیشمندان است نظریه «نظم تک-چندقطبی» ساموئل هانتینگتون است.

وی در توضیح این نظریه می‌گوید: «سیاست‌های بین‌المللی همواره حول محور قدرت و یا در تلاش برای کسب قدرت شکل می‌گیرد و جهان امروز دیگر مانند دوران دوقطبی جنگ سرد نیست و در حال زایش نظم بسیار متفاوتی است». وی وضع کنونی قدرت در نظام بین‌الملل را نظم تک‌قطبی و چندقطبی نمی‌داند و معتقد به نظام «تک-چندقطبی» است. بر اساس این نظریه، نظام جهان پس از نظام «دوقطبی» جنگ سرد و نظام «چندقطبی» پس‌از آن که دوران اوجش جنگ خلیج فارس بوده است، در حال گذار به نظام «تک-چندقطبی» است. در این نظام، یک ابرقدرت و چند قدرت عمده در هر منطقه وجود دارد. در این الگو ایالات متحده آمریکا با برتری در همه ابعاد، اعم از نظامی، اقتصادی و فناوری، ابرقدرت است و دارای امکانات و توانایی لازم برای حفاظت از منافع خود در سراسر دنیا است. در کنار این ابرقدرت در هر منطقه قدرت‌های عمده‌ای هستند که از نفوذ و تسلط کافی در منطقه خود برخوردارند (Huntington, 1999).

هانتینگتون شماری از این قدرت‌ها را نام می‌برد که عبارت‌اند از: «آلمان و فرانسه در اروپا، چین و ژاپن در شرق آسیا، هند در جنوب آسیا، ایران در جنوب غرب آسیا، برزیل در آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و نیجریه در آفریقا و روسیه در اروپا و آسیا». در سطح سوم از این الگو قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای هستند که اغلب

منافعشان با کشورهای درجه اول منطقه‌ای در تعارض و با ابرقدرت در همسویی است؛ از جمله می‌توان از انگلیس در رابطه با آلمان و فرانسه، ژاپن در رابطه با چین، کره جنوبی در رابطه با ژاپن، پاکستان در رابطه با هند، عربستان در رابطه با ایران، آرژانتین در رابطه با برزیل و اوکراین در رابطه با روسیه نام برد (Battler, 2004). از آنجاکه هر بحرانی به طور طبیعی، در یک منطقه جغرافیایی رخ می‌دهد، در بحران‌های منطقه‌ای قدرت‌های منطقه‌ای از جایگاه بسزایی برخوردارند، به گونه‌ای که قدرت جهانی نیز بدون آن‌ها توانایی اقدام را ندارد. بی‌تردید این قدرت‌ها متمایل به نظریه چندقطبی هستند تا بتوانند به اهداف خود در سایه این سیستم دست یابند؛ اما در نقطه مقابل، رفتار هژمون مآبانه آمریکایی وجود دارد که سیستم تک‌قطبی را ترجیح می‌دهد و سعی دارد همچنان قدرت برتر باقی بماند. بدین ترتیب تقابل میان این دو نوع نظم سبب کنش و واکنش قدرت‌ها به‌ویژه قدرت‌های عمده منطقه‌ای می‌شود که مسیر مستقل خود را در منطقه‌شان می‌پیمایند که اغلب در تضاد با منافع آمریکا است.

در این مقاله نیز سعی بر این است که از منظر این نظریه و با فرض اهمیت دو عنصر جغرافیایی (ژئوپلیتیک) و اقتصادی (ژئواکونومیک) به تبیین سیاست خارجی دو کشور آمریکا و روسیه در بحران‌های ۲۰۰۸ گرجستان و ۲۰۱۴ اوکراین پرداخته شود. چراکه نگارندگان معتقدند که در مسیر شکل‌گیری نظم تک-چندقطبی، وجود مناطق مهم و استراتژیک از نظر سرزمینی و منابع اقتصادی از جایگاه مهمی برخوردار است. از سوی دیگر در راهبرد همین سیستم، وجود قدرت درجه یک منطقه‌ای (روسیه) و بروز چالش با گرجستان و اوکراین به‌عنوان قدرت درجه دو منطقه‌ای (همسو با قدرت بزرگ) همخوانی دارد و می‌تواند به تحلیل بهتر بیانجامد.

۲. گرجستان: نمونه‌ای از چالش ساختار تک-چندقطبی میان آمریکا و روسیه

بی‌تردید شناخت علل و عوامل پدیده‌ها در نظام بین‌الملل ابتدا مستلزم داشتن آگاهی و شناخت از وضعیت کلی آن پدیده است. در تحولات گرجستان هم این دیدگاه صادق است. این کشور به دلیل دارا بودن منابع انرژی (اهمیت ژئواکونومیک) و دارا

بودن موقعیت خاص جغرافیایی واقع در قفقاز جنوبی، در بستر رقابت‌های ژئوپلیتیک فراگرفته است؛ زیرا در تحلیل ژئوپلیتیک، تسلط بر مهم‌ترین منابع طبیعی انرژی و نواحی قدرت، تسلط بر تمام دنیا تلقی می‌شود. قفقاز جنوبی نیز از نظر جغرافیایی دارای موقعیت چهار راهی است؛ بنابراین آمدوشد انرژی و نیرو و کالا و مسافر در آن صورت می‌گیرد و به آن نقش می‌دهد (امیر احمدیان، ۱۳۸۸: ۶۸). در میان کشورهای قفقاز، گرجستان از موقعیت خاص‌تری برخوردار است. گرجستان تنها کشور قفقاز است که به آب‌های آزاد دسترسی آزادانه دارد این ویژگی در کنار وجود معادن و منابع انرژی از جمله نفت، گاز، زغال‌سنگ و برق و مهم‌تر از همه نقش حلقه ارتباطی در زمینه انتقال ذخایر عظیم نفت و گاز از خزر به غرب از طریق پروژه عظیم نفتی «باکو- تفلیس- جیحان» و پروژه انتقال گاز «باکو- تفلیس- ارزروم» باعث پراهمیت شدن این کشور و قرار گرفتن در کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای شده است (لفورکی و میر رضوی، ۱۳۸۳: ۵۲۸-۵۲۷).

به طور کلی گرجستان در منطقه‌ای واقع شده است که به دلیل وجود بحران‌ها و بلوک‌بندی‌ها در قفقاز شمالی و تنش‌های آذربایجان و ارمنستان دارای حساسیت و اهمیت خاصی می‌باشد که به یک مرکز مسابقه ژئوپلیتیک میان روسیه و آمریکا نیز برای سلطه نظم دلخواه بین‌المللی تبدیل شده است (Lynch, 2006: 7).

این ویژگی‌های خاص، سبب به هم خوردن معادلات قدرت در این کشور شده که نمونه مهم آن در سایه رقابت آمریکا و روسیه در جنگ اوت ۲۰۰۸ گرجستان نمایان گشت. وقوع جنگ اوت ۲۰۰۸ را می‌توان در دو دسته عوامل داخلی و خارجی تبیین کرد. وقوع این جنگ از یک سو برای سلطه خواهی آمریکایی و یا به بیان دیگر برای نشان دادن تمایلاتش به تک‌قطبی بودن و رهبری جهان و از سوی دیگر مقاومت قدرت برتر منطقه یعنی روسیه برای جلوگیری از صدمات این نوع نظم در مناطق راهبردی قابل تفسیر است. در واقع کاربست نظریه هانتینگتون در مورد این رخداد صادق است. همان‌گونه که وی گفته، آمریکا اعمالی انجام می‌دهد تا نشان دهد

سیستم تک قطبی در عمل وجود دارد. وی پیش‌بینی کرده بود که در یک جهان تک - چندقطبی، تنها ابرقدرت مسلط در جهان، خودبه‌خود تهدیدی علیه سایر قدرت‌های عمده تبدیل می‌شود. در برابر، قدرت‌های منطقه‌ای هم در تدوین استراتژی‌های خود مشخص ساخته‌اند که خواهان پرسه زدن آمریکا در مناطقی که این قدرت‌ها در آن مناطق از منافع غالب برخوردارند، نیستند. وی در ادامه راه‌حلی را پیش روی آمریکا قرار می‌دهد تا بتواند قدرت‌های اول منطقه‌ای را دور بزند؛ وی می‌گوید: «کشور ابرقدرت و قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای، در مقایسه با قدرت‌های عمده منطقه‌ای، معمولاً دارای منافع همسویی هستند و لذا برای پیوستن به قدرت منطقه‌ای علیه ابرقدرت، انگیزه قوی ندارند» (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۰۶)؛

در نتیجه، آمریکا باید برای ایجاد چالش در برابر روسیه به پیوند استراتژیک با قدرت‌های درجه دو منطقه‌ای ساکن در قلمروهای ژئوپلیتیکی روسیه روی آورد. امری که در وقوع بحران گرجستان کاملاً مشهود بود. اگر به جنگ گرجستان و روسیه نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که گرجستانی که دهه‌ها جز کشور روسیه بوده و نزدیک‌ترین وضعیت جغرافیایی نسبت به سایر کشورهای قفقاز جنوبی به روسیه را نیز دارد با آمریکا رویکرد استراتژیک بسته است. به طوری که حتی به عراق در قالب تشویق‌های آمریکایی، نیرو می‌فرستد و وام‌های میلیاردی دریافت می‌کند. حال چگونه می‌توان به این ارتباط پی برد؟ آیا طبق نظر هانتینگتون مبنی بر ائتلاف و نزدیکی قدرت‌های درجه دو منطقه‌ای با قدرت بزرگ جهانی علیه قدرت درجه یک منطقه‌ای این بحران قابل تبیین است؟

مسئله پاسخ به این سؤال بدون شناخت از علایق آمریکا و روسیه در منطقه و گرجستان صحیح و کامل نخواهد بود. به‌طور کلی اهداف راهبردی آمریکا در گرجستان (مقیاس بزرگ‌تر قفقاز) در سه حوزه اساسی قرار می‌گیرد از جمله: ۱- تضمین فرصت‌های ژئواکونومیکی شامل (کاهش وابستگی به نفت خلیج فارس، بهره‌برداری از منابع جدید نفت و گاز، ایجاد خطوط انتقال انرژی و کنترل آن‌ها)

بهره‌برداری از منابع جدید نفت و گاز، ایجاد خطوط انتقال انرژی و کنترل آن‌ها ۲- فرصت‌های ژئوپلیتیکی شامل: دسترسی مستقیم به سرزمین، فضای رقبا، مخالفین، اعمال فشار و ایجاد رعب برای آن‌ها نظیر ایران و روسیه، سلطه بر منابع انرژی و جلوگیری از مشارکت روسیه در طرح‌های نفت و گاز؛ ۳- فرصت‌های ژئواستراتژیک شامل، همکاری‌های نظامی با گرجستان، ورود گرجستان به ناتو، تنگ کردن حلقه محاصره روسیه و مبارزه با تروریسم (حیدری، ۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۴). از سوی دیگر مهم‌ترین اهداف راهبردی روسیه در گرجستان شامل: گره زدن امنیت گرجستان به روسیه؛ ۲- کنترل بر حوزه نفوذ سنتی خود؛ ۳- کنترل و سهم شدن در خطوط انتقال انرژی؛ ۴- مقابله با نفوذ قدرت‌های خارجی از جمله آمریکا؛ و ۵- ممانعت از پیوند تفلیس با ناتو است (حیدری، ۱۳۹۰: ۲۱۳-۲۱۲). حال باید به این مطلب پرداخت که آیا گرجستان توانسته یک نمونه از موارد چالش‌انگیز در نظم تک-چندقطبی میان قدرت برتر آمریکا و قدرت درجه دوم جهانی یعنی روسیه باشد؟

تحولات مربوط به دو قدرت در نظام بین‌الملل نشان می‌دهد که هر دو بعد از فروپاشی شوروی به دنبال تحکیم روابط با هدف کنترل و تأثیرگذاری بر سیاست‌های گرجستان برآمده‌اند. بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و احیای نسبی قدرت در روسیه به‌ویژه با روی کار آمدن پوتین در هزاره سوم، تلاش‌های این کشور برای بازگشت به قدرت گذشته و تأثیرگذاری بر مناسبات بین‌الملل آغاز شده است. بی‌شک اولین گام برای احیای قدرت گذشته، تضمین امنیت در حوزه مرزهای پهناور این کشور می‌باشد. در این بین نگه داشتن تفلیس در جبهه روسی از مهم‌ترین این اقدامات است. در سوی دیگر، آمریکا که خاطرات پرهزینه جنگ سرد و سرکشی‌های کمونیستی را از ذهن خود از یاد نبرده، تلاش برای مهار مسکو با ابزارهای مختلف برای جلوگیری از خیزش مجدد آن را در صدر برنامه‌های خود قرار داده است. برای

واشنگتن، نزدیکی به گرجستان و نفوذ در این کشور با اهداف مختلف از جمله داشتن گزینه‌ای برای ایجاد نگرانی برای روسیه از اهمیت مهمی برخوردار است.

سیاست خارجی آمریکا در بعد از فروپاشی، بیشتر بر اساس برداشت‌های امنیتی و استراتژیک شکل گرفته است. در این دوران آنچه از سیاست خارجی این کشور شاهد هستیم، شکل گیری نگاه ویژه ایالات متحده به دیگران است که این نگاه بر اساس برداشت‌های ویژه آمریکا ریشه گرفته که یکی از اصلی‌ترین هسته این نگاه عبارت است از «برتری همه جانبه آمریکا»؛ بدین معنی که ایالات متحده باید رقم زننده نهایی روابط استراتژیکی باشد و قدرت مقابل وجود نداشته باشد. بنابراین از این منظر روسیه باید به اشکال مختلف مهار شود که راه‌های این مهار در ابزارهای متفاوتی همچون امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است. به همین است که فدریکوپنا، وزیر انرژی آمریکا بلافاصله با شروع دوران پساجنگ سرد در دولت کلینتون گفته است که آمریکا خواهان گذر خطوط لوله از هرجایی جز روسیه (و ایران) است (پیشگاهی فر و موسوی فر، ۱۳۹۱: ۵۱). در واقع عموماً قدرت‌های مصرف‌کننده انرژی به دلایل بسیاری علاقه‌مندند که نقش تعیین‌کننده‌ای در چرخه صدور انرژی به بازار مصرف از طریق دولت‌های ترانزیت کننده انرژی داشته باشند.

برای مدت بیش از یک دهه از دوران استقلال گرجستان، کشمکش بر سر مسیرهای انتقال انرژی یکی از محورهای اصلی رقابت میان برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بوده است. اهمیت گرجستان در بخش انرژی با بهره‌برداری از خطوط لوله گازی باکو-تفلیس-ارزروم در سال ۲۰۰۷ که با خط لوله نفتی باکو-تفلیس-جیحان در مسیر موازی قرار دارد و اولین خط لوله گازی است که گاز حوزه دریای خزر را از طریق گرجستان و ترکیه با اروپا منتقل می‌کند، افزایش یافته است (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۸). شکستن انحصار انتقال خطوط انرژی از دست روسیه هدف بزرگ آمریکا برای ممانعت از سلطه انرژی روسیه است به گونه‌ای که حتی پیشنهاد خط لوله ترانس خزر را که بر اساس آن گاز کشورهای آسیای مرکزی از زیر بستر

دریای خزر و از طریق آذربایجان- گرجستان- ترکیه به اروپا گردد را ارائه کرده است. تمامی این تلاش‌ها از سوی آمریکا و غرب جملگی نشان‌دهنده تلاش آمریکا و متحدانش برای حضور بیشتر در منطقه و گرجستان برای منزوی کردن کشورهای ناسازگار با آنان از جمله روسیه از معادلات منطقه است (امیر احمدیان، ۱۳۸۸: ۷۹). از سوی دیگر، روسیه نیز در تلاش برای پایان دادن به سلطه آمریکا است که بعد از جنگ سرد بخصوص در مناطق تحت سلطه شوروی سابق حاصل شده است (Freedman, 2008: 181). در این راستا برای مسکو مبرهن است که اشراف گرجستان بر سواحل دریای سیاه و در اختیار داشتن بنادر مهمی چون سوپسا (بندری با اهمیت در صدور نفت و گاز) و پوتی (دارای استعداد ترانزیت کالا و انرژی) در مقایسه با دیگر کشورهای حوزه دریای سیاه و اروپا از اهمیت بیشتری برخوردار است. به نظر روس‌ها هرگونه استخراج و انتقال انرژی از راه گرجستان، موجب افزایش قدرت و نفوذ آن کشور می‌شود که این مسئله، یک چالش امنیتی برای روسیه محسوب می‌گردد. به همین جهت در قبال گرجستان هیچ‌گونه کوتاهی از خود نشان نداد. دیمیتری ترین معتقد است که مسکو به دلیل از دست دادن حوزه تأثیر نفوذ مؤثر خود از معادلات منطقه از جمله خارج ماندن از خطوط انتقال انرژی با توسل به جنگ با گرجستان، فرصت رساندن این پیام که حوزه‌های نفوذ موردعلاقه روسیه، قابل نفوذ نیست را به دست آورد و از آن نهایت استفاده را کرد (trenin, 2009: 11). روسیه قصد انحصاری کردن انرژی و خطوط انتقال آن به اروپا را دارد که یک امتیاز بزرگ در عرصه چانه‌زنی‌های بین‌المللی است. از دیگر سو، یکی از مهم‌ترین گزینه‌های آمریکا و اروپا برای ناکام گذاشتن این هدف مسکو، عبور و تکیه ترانزیت انرژی از کشورهای قفقاز جنوبی به‌ویژه گرجستان است که بیرون از نظارت و دسترسی مستقیم روسیه قرار دارد (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۰: ۵۵). مسئله مهم دیگر، موضوع گسترش ناتو است. یکی از جنجالی‌ترین اقدام‌ها، گسترش ناتو به شرق با تأکید بر حوزه شوروی سابق است که ناتو عملاً با «طرح مشارکت برای صلح»،

توسعه به شرق را کلید زد و با عضویت کشورهای لتونی، استونی، لیتوانی، بلغارستان، رومانی و اسلواکی در ۲۰۰۴ تعداد اعضای خود را به ۲۶ عضو رساند و وارد حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی شد. در میان کشورهای قفقاز نیز گرجستان نقش فعال‌تری را برای پیوستن به ناتو ایفا کرده و از گسترش آن به شرق استقبال کرده است. در واقع آن‌ها بر این باورند که وارد شدن به ناتو سبب تأمین امنیت گرجستان در برابر مسکو و تقویت ارزش‌های دموکراتیک و ثبات و امنیت خواهد شد (Kramer, 2009: 43):

اما مقامات روسی معتقدند که آمریکا با عضویت گرجستان در ناتو به همراه حلقه کشورهای اوکراین، مولداوی، لهستان، چک و مجارستان به دنبال محاصره کامل روسیه است و این سیاست غرب در گسترش دادن ناتو به شرق را عامل برهم زنده توازن استراتژیک در محیط پیرامونی روسیه می‌داند. گرجستان به‌عنوان دروازه ورودی قفقاز مهم‌ترین سنگر دفاعی برای حفظ امنیت ملی روسیه در منطقه است که آخرین سنگر مقابله با تهاجم ناتو و غرب برای روسیه به شمار می‌رود (ملکوتیان و حسینی، ۱۳۹۱: ۱۵۵-۱۵۴). از طرف دیگر، آمریکا برای مهار روسیه به دسترسی به نزدیک‌ترین مرزهای این کشور نیاز دارد تا بتواند نگرانی‌های امنیتی کرملین را دوچندان کند. از این رو، مناسب‌ترین گزینه گرجستان قلمداد می‌شود، زیرا دارای پتانسیل مهم (مناطق جدایی طلب و نزدیکی مرزی به روسیه) است و یکی از مهم‌ترین مفصل‌های محاصره روسیه در حلقه گسترش ناتو به شمار می‌آید.

آمریکا برای اینکه بتواند به این مهم نائل شود به نفوذ در ساختارهای سیاسی کشورهای قفقاز روی آورده است. در واقع یکی از سیاست‌های آمریکا، مقابله با بلندپروازی‌های روسیه بوده و برای اجرای این امر به توسعه نفوذ خود در قفقاز از جمله گرجستان نیازمند است تا به حضور نظامی روسیه پایان دهد (امیدی، ۱۳۸۸: ۹۴) بنابراین نفوذ در ساختار سیاسی این کشور بهترین گزینه برای پیشبرد این سیاست است. برکناری شواردنادزه در نوامبر ۲۰۰۳ با انقلاب رز که بخشی از انقلاب‌های

رنگی بود و به قدرت رسیدن میخائیل ساکاشویلی این فرصت را برای واشنگتن مهیا ساخت و ساکاشویلی خیلی زود به یکی از رهبران ضد روسی تبدیل شد (Newnham,2015:163).

تمایلات تجدیدنظر طلبانه ساکاشویلی با حمایت آمریکا از مهم‌ترین سیاست‌های غرب برای تنش در مناطق جدایی طلب با استفاده از نفوذ در نظام و افراد سیاسی گرجستان بود. البته اوج این حرکت در به رسمیت شناختن استقلال کوزوو در فوریه ۲۰۰۸ از ناحیه غرب بود که این اقدام از دید کرملین یک حرکت جدایی طلبانه برای دیگر خودمختاری‌ها بوده که به «الحاق خزنده» برای آبخازیا و اوستیای جنوبی توسط مجموعه غرب هدایت شده است (Burns & Sadri,2010:131).

روسیه همواره مخالفت خود را با این اقدام در نشست‌های گوناگون اعلام کرد و از پیامد دومینوی استقلال کوزوو ابراز نگرانی کرده و غرب را عامل برهم زنده ثبات در قفقاز می‌داند. در نتیجه ساکاشویلی از دید کرملین یک خار در چشم روسیه محسوب گردید که گزینه‌ای برای راهبرد بلندمدت آمریکا برای فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای پیوستن گرجستان به ناتو است که باعث شد تا مسکو در مقابل برای تحت فشار قرار دادن تفلیس رو به استفاده از تحریم بیاورد به طوری که قیمت گاز از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ از ۵۰ دلار به ۲۳۵ دلار در ازای هر هزار مترمکعب افزایش یافت که نزدیک به ۵۰۰ درصد افزایش داشت (Newnham,2015:164).

این‌گونه اقدامات غرب در توسعه ناتو، استقلال کوزوو و انقلاب‌های رنگی باعث شد که روسیه به فکر تحکیم قدرت خود بیافتد. لذا حمله روسیه به گرجستان که پس از یک دوره طولانی از تنش میان دو کشور رخ داد به‌عنوان نمونه‌ای از سیاست خارجی تهاجمی روسیه است که نه تنها در مقابل گرجستان بلکه در مقابل دیگر کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد شوروی و کشورهای حوزه بالتیک، مولداوی، اوکراین و... می‌باشد (Freedman,2008:179).

روسیه سلطه‌طلبی آمریکا را بر نمی‌تابد و به دنبال به چالش کشیدن نظام تک‌قطبی دلخواه آمریکا و ممانعت از ورود آن به حوزه خارج نزدیک خود است (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۰: ۴۰). این فرصت تا حدودی در رویارویی نظامی روسیه و گرجستان که منجر به تقابل روسیه با غرب گشت مهیا شد که با توجه به عدم حمایت‌های جدی و مشکلات داخلی آمریکا در این بحران، روسیه تلاش کرد با بهره‌گیری از ضعف نفوذ ایالات متحده به بازسازی جایگاه خود در این منطقه بپردازد (Mendelson & Gerber, 2008: 145). مسکو به دنبال تثبیت قدرت خود به‌عنوان یک قدرت جهانی است تا به واشنگتن پیام دهد از این به بعد باید روسیه را در جایگاه یک قدرت برتر منطقه‌ای بشناسد و به منافع این کشور در مناطق پیرامونی‌اش توجه نماید.

در پایان باید به این نکته هم اشاره کرد که گرجستان بی‌تردید برای روسیه بیش از غرب اهمیت دارد. بر اساس «سند مفهوم سیاست خارجی روسیه» که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد بر دورنمای روابط روسیه با دنیای خارج، همکاری‌های چندجانبه با رویکردهای مشارکتی و مقابله با تهدیداتی که علیه روسیه در اولویت قرار می‌گیرند همچون منازعه در نزدیکی مرزهای روسیه تأکید شده است. این سند صراحتاً اعلام می‌کند که هرگونه جهت‌گیری روسیه می‌بایست در محدوده تعلقات ژئوپلیتیکی اوراسیایی این کشور اتخاذ گردد؛ گرجستان در این محدوده قرار دارد. (Kassianov, 2001: 825) در نسخه جدید این سند در ژانویه ۲۰۰۸، بر نقش آفرینی بیشتر مسکو در اقتصاد و سیاست جهانی، رد نظم بین‌المللی تک‌قطبی و بر جایگاه روسیه در بنیان‌گذاری نظم بین‌المللی جدید اشاره می‌شود. در همین سند بر اینکه روسیه بزرگ‌ترین قدرت اوراسیایی است تأکید شده و جایگاه آن به‌عنوان یکی از قدرت‌های رهبری‌کننده جهان نیز تقویت شده است (Foreign Policy Concept, 2008: 13). تنها یک ماه پس از تصویب این سند، دیمیتری مدودف، رئیس‌جمهور روسیه اعلام کرد؛ جهان باید چندقطبی باشد و دوران یک‌جانبه‌گرایی به سر آمده است و جهان تک‌قطب غیرقابل‌قبول است (Baev, 2012: 2). با توجه به

این اسناد می‌توان گفت که گرجستان برای روسیه بخشی از منافع حیاتی این کشور به شمار می‌رود که در محدوده خارج نزدیک مسکو قرار گرفته است. لذا مناقشات این کشور بخصوص مناقشه‌های قومی در اوستیای جنوبی و آبخازیا همواره به سیاست‌های روسیه مرتبط بوده است. مسکو یک گرجستان مستقل را تحمل نخواهد کرد و می‌خواهد به‌مانند گذشته خود، تسلط کامل را بر منطقه قفقاز داشته باشد تا مانع از نفوذ غرب شود. لذا جنگ گرجستان برای براندازی دموکراسی و به‌منظور حفظ گرجستان و خارج کردن آن از اردوگاه غرب بود تا جلوی نفوذ غرب گرفته شود (Andersen, 2013: 49-56).

بسیاری معتقدند که پیروزی روسیه پیامی بود برای ایالات متحده و ناتو که از هرگونه دخالت در حوزه مناطق متعلق به اتحاد جماهیر شوروی سابق خودداری کنند زیرا این مناطق جز منافع حیاتی مسکو قلمداد می‌گردد (Malek, 2009: 227). این جنگ سبب شد که اوستیای جنوبی و آبخازیایی که بارها از زمان فروپاشی شوروی، استقلال و جدایی خود را از گرجستان اعلام کرده بودند به آرزوی دیرینه خود دست پیدا کنند و از طرف روسیه نهایتاً در ۲۶ اوت ۲۰۱۰ به رسمیت شناخته شوند. البته در طرف دیگر این معادله، آمریکا قرار دارد که قفقاز را در راستای منافع استراتژیک و راهبردی خود می‌داند و این منطقه را منطقه‌ای بالقوه و مهم برای تأمین انرژی غرب و اقتصاد جهان محسوب می‌کند.

این ویژگی‌ها سبب شده که ایالات متحده از تمامی ابزارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود برای نفوذ در این منطقه استفاده کند. مسئله گسترش ناتو به سمت شرق ایجاد خطوط لوله ترانزیت نفت و گاز خارج از خاک روسیه، مداخله در بحران‌های چین و قره‌باغ از جمله موضوعاتی بوده که واشنگتن برای محدود کردن روسیه، در سیاست‌های خود قرار داده است. حمایت‌های گسترده از انقلاب‌های رنگی نیز که باعث افزایش برد غرب به ساختار سیاسی این کشور شده است این رقابت‌ها را وارد مرحله جدیدی کرده است (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۰). انرژی، امنیت و دموکراسی سه اولویت اصلی آمریکا در ارتباط با گرجستان را تشکیل می‌دهد. البته واشنگتن نیازی

به انرژی این منطقه ندارد اما شکستن انحصار انتقال خطوط انرژی از دست روسیه هدف بزرگ آن است و تا حدودی هم با ایجاد خطوط لوله باکو-تفلیس-جیحان و باکو-تفلیس-ارزروم به این اهداف نزدیک شد. از طرفی دیگر گرجستان به همراه آذربایجان مسلماً می‌توانند پایگاه‌های هوایی مناسبی برای نیروهای ناتو باشند و تفلیس هم به این گزینه با حضور گسترده در جنگ عراق چراغ سبز نشان داد (Burns & Sadri, 2010: 128). در واقع باید گفت که ایالات متحده برای تضعیف روسیه با کنترل درآوردن ترانزیت انرژی، توسعه ناتو به شرق برای اهداف دیگر خود از جمله مهار و کنترل اسلام‌گرایی، محدود کردن قدرت ایران، جلوگیری از تشکیل قطب مخالف، تأمین منافع و امنیت اسرائیل، کنترل نفت خلیج فارس و خزر به حضور و نفوذ در تفلیس نیازمند است (ملکوئیان و حسینی، ۱۳۹۱: ۱۶۱).

در نهایت باید خاطر نشان کرد که به دنبال فروپاشی نظام بین‌المللی دوقطبی، آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده، سعی در گسترش هژمونی خود در سطح بین‌المللی می‌نماید (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۹۷). طرح دکترین‌های مختلف از جمله نظم نوین جهانی، پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها در همین ارتباط تحلیل می‌شود؛ اما با قدرت گرفتن دیگر رقبا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، زمینه‌های لازم برای به چالش کشیده شدن نظم تک‌قطبی نیز فراهم آمد. روسیه با پیشرفت نسبی در دهه ۲۰۰۰ میلادی به‌واسطه افزایش قیمت جهانی انرژی توانسته به یک رقیب در برخی سطوح برای آمریکا تبدیل شود. انتقاد شدید از نظم تک‌قطبی در اجلاس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۰۷ از طرف پوتین سرآغاز مبارزه برای جایگزینی نظم چندقطبی به‌جای تک‌قطبی آمریکایی شد. در این سیستم قدرت‌های منطقه‌ای در مناطق استراتژیک خود دیگر منفعل و پیرو نخواهند بود و سیاست‌های تهاجمی و مستقل را دنبال خواهند کرد. نمونه این اقدام در جنگ گرجستان نمایان شد. روس‌ها با اقدام قاطعانه خود روند انتقاد بر تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل را عملی کردند و با سیاست‌های مختلف در محافظت از مناطق موردعلاقه خود برآمدند. نظیر همین حرکت در بحران ۲۰۱۴ اوکراین هم از

ناحیه غرب و شرق رخ داده است. لذا نظم تک-چندقطبی که هائینگتون معتقد به حاکم بودنش بر نظام بین‌الملل فعلی است در بحران‌های منطقه‌ای به‌خوبی آشکار شده است. آمریکا سعی در مهار روسیه با ابزارهای مختلف از جمله نزدیکی به قدرت‌های درجه‌دو منطقه‌ای را دارد که گرجستان یک نمونه و اوکراین نمونه دیگر از این سیاست است که بخش دوم مقاله به این موضوع اختصاص دارد.

۳. اوکراین و شروع بحران

اوکراین در لغت به معنای پایان قلمرو، حاشیه و مرز است که به نظر می‌رسد به دلیل حائل بودن این سرزمین در مقابل حملات قبایل شرقی به اروپا به آن اطلاق شده باشد. این کشور ۵۲ میلیون نفری به‌عنوان دومین جمهوری بزرگ در میان جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع پس از روسیه است (زمانی، ۱۳۹۲: ۸۹۱). قرار گرفتن اوکراین در مسیر اتصال اروپا و روسیه و قرارگرفتن در مسیر انتقال انرژی روسیه به اروپا، موقعیت ژئوپلیتیک این کشور به سبب مشرف بودن به دریای سیاه و همچنین در اختیار داشتن سواحل با ارزش شبه جزیره کریمه و ویژگی‌های اقتصادی چون معادن غنی، جمعیت زیاد، اراضی وسیع و پتانسیل بالای صنعتی از جمله فاکتورهایی است که اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک این کشور را برای قدرت‌های بزرگ بالابرده است (اوکراین، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

این ویژگی‌ها باعث شده که اوکراین در مسیر حرکت قدرت‌های بزرگ نقش بسزایی داشته باشد. اوکراین در مرزی از روسیه قرار دارد که در تاریخ نقطه ضعف روس‌ها در برابر تهاجمات ناپلئون و هیتلر بوده است. این شرایط باعث شده تا در مسیر حرکت برتری خواهی آمریکا در رابطه با کنترل قدرت‌های نوظهوری مثل روسیه از اهمیت دوچندانی برخوردار شود. این شرایط اوکراین زمینه ساز قرارگرفتن در راهبردهای سیاست خارجی آمریکا و روسیه را فراهم آورده که جدیدترین این موضوع در بحران فعلی رقم خورده است.

بحران زمانی شروع شد که در اواخر سال ۲۰۱۳ اتحادیه اروپا سعی کرد توافقنامه‌های تجارت آزاد خود را به امضای اوکراین، گرجستان، مولداوی و ارمنستان برساند. این اقدام سبب محروم شدن روسیه از بازار ۶۲ میلیون نفری این کشورها می‌شد؛ اما اوکراین اعلام کرد که در قبال دریافت تخفیف در خرید گاز روسیه از امضای این قرارداد صرف‌نظر خواهد کرد (آدمی و شهیدانی، ۱۳۹۳: ۱۷).

ویکتور یاناکوویچ از امضای توافقنامه همکاری و تجاری آزاد اتحادیه اروپا امتناع کرد و سرآغاز بحران سرنوشت سازی شد که به سرعت از جنبه داخلی خارج و جنبه بین‌المللی به خود گرفت. یاناکوویچ روس‌گرا به شمار می‌رود که در برقراری روابط خود با جهان، همواره روسیه را مدنظر قرار داده و با امضا نکردن توافقنامه سعی در جلوگیری از برانگیخته شدن حساسیت مسکو را داشت؛ اما مردم اوکراین به این تصمیم اعتراض کردند که در نهایت این اعتراض‌ها به خشونت انجامید (ولی زاده، شیرازی و عزیز، ۱۳۹۴: ۱۵۹).

در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ با تشدید تنش‌ها و درگیری‌ها داخلی و با رأی مجلس، یاناکوویچ از قدرت برکنار شد و به روسیه گریخت و الکساندر تورچینف به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت برگزیده شد. در ادامه شبه‌جزیره کریمه تحت عنوان محافظت از روس تبارهای این ایالات خودمختار توسط روسیه اشغال شد و در همه‌پرسی سراسری، مردم کریمه موافقت ۹۶ درصدی خود را مبنی بر الحاق شدن به روسیه اعلام کردند و این شبه جزیره به‌طور رسمی جزئی از خاک روسیه شد (Alpher, 2014: 4). این اقدام روسیه را بر پایه این استدلال می‌دانند که اگر کی‌یف به اتحادیه اروپا بپیوندد سایر کشورهای حوزه شوروی سابق نیز ادامه این دومینو می‌شوند که این اتفاق نه تنها ناتو را با روسیه هم‌مرز می‌کند بلکه طرح پوتین برای تشکیل بلوکی به رهبری مسکو در حوزه خارج نزدیک خود را به خطر می‌اندازد؛ چراکه اگر اوکراین از این بلوک ژئوپلیتیک خارج شود فقط کشورهای استقلال‌یافته شوروی سابق که اکثراً

دارای حکومتی غیر دموکراتیک هستند باقی می‌مانند که این برای وجهه بین‌المللی روسیه و پوتین خوشایند نخواهد بود (بهمن، ۱۳۹۴: ۵۵).

از زمان استقلال تا انقلاب رنگی ۲۰۰۴، تا مناقشات داخلی و بحران ۲۰۱۴ و نهایتاً تا امروز، بحران مشخصه اوکراین بوده است. البته ویژگی‌های خاص اوکراین هم در بحران خیز بودنش بی‌تأثیر نبوده است. وجود شکاف قومیتی- هویتی در ساختار چندپارگی داخلی اوکراین در طول زمان به‌عنوان یک آتش زیر خاکستر عمل کرده است. موقعیت ویژه ژئواستراتژیک اوکراین باعث شده تا این کشور در طول تاریخ، مکرراً تحت سلطه فرمانروایی‌های مختلف مانند روسیه تزاری، عثمانی، لهستان و ... قرار بگیرد. همین مسئله منجر به شکل‌گیری هویت‌ها و قومیت‌های گوناگون در مناطق مختلف این کشور شده است که این تنوع قومیتی و هویتی سبب ایجاد شکاف در جامعه اوکراینی شده است (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۶).

به طوری که بسیاری از مردم شرق و جنوب اوکراین متمایل به ناسیونالیسم قومی و پشتیبان روابط نزدیک به روسیه هستند و مهم‌ترین بخش صنعت این کشور از جمله صنایع سنگینی مثل ساخت‌وساز تجهیزات دفاعی در شرق کشور قرار دارد و برخلاف مناطق غربی که از نظر اقتصادی نیز ضعیف‌تر می‌باشند و خواستار ارتباط نزدیک با مجموعه غرب هستند، در یک تضاد بزرگ هویتی قرار دارند. (Woehrel, 2015:7) وضعیت معیشتی اوکراین هم تعریف چندانی ندارد. یکی از دلایل مهمی که بحران اوکراین را تشدید و تا حدودی طولانی کرده است مشکلات بسیار زیاد اقتصادی است. بالا بودن نرخ بیکاری، بالا بودن شاخص فساد اقتصادی و فقر گسترده به همراه بیکاری در میان جمعیت فعال از مشخصه‌های اقتصادی آن است. این شرایط در حالی است که بسیاری بر این باورند که این کشور از پتانسیل‌های اقتصادی بسیاری از جمله؛ حمل‌ونقل ارزان، نزدیک بودن به بازارهای آسیایی و اروپایی، زمین‌های کشاورزی حاصلخیز، بازار داخلی ۵۰ میلیون نفری، منابع و معادن فراوان طبیعی مانند فلزات و زغال‌سنگ و مزیت ترانزیت انرژی را دارا است.

بسیاری به وجود آمدن این وضعیت بد اقتصادی را در وجود اقلیت ثروتمند در بدنه این کشور می‌دانند. رهبران صنایع سنگین این کشور که عمدتاً متمایل به روسیه و حامی یاناکوویچ اند باعث رشد و گسترش بخش‌های انحصاری در اقتصاد و در نتیجه کاهش شدید فضای بازار برای فعالیت اقتصادی در راستای تشدید فقر، بیکاری و فساد را منجر شده همچنین این گروه از اصلی‌ترین مخالفان امضای توافقنامه آزاد تجاری با اتحادیه اروپا بودند که جرعه شروع بحران نیز همین مسئله بوده است. (Smith and Harari, 2014, 15-17)

فارغ از عوامل داخلی بحران، یکی از مهم‌ترین علل بحران اوکراین در عوامل خارجی و به طور مشخص رقابت ایالات متحده در جایگاه قدرت برتر جهانی و روسیه به عنوان قدرت برتر منطقه‌ای است. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در وضعیت جدیدی قرار گرفت. نخبگان سیاست خارجی این کشور معتقدند که در نبود رقیب دیرینه فرصت مناسبی برای آن‌ها فراهم شده است تا از طریق کنترل نقاط ژئوپلیتیکی و سرنوشت‌ساز، یک نظم جدیدی را با محوریت برتری ایالات متحده شکل دهند. با توجه به نیاز مبرم روسیه به جمهوری‌های سابق در قفقاز و شرق اروپا بخصوص اوکراین برای ابرقدرت شدن، واشنگتن به حضور در حیاط خلوت این کشور در جمهوری‌های بازمانده به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی خود پس از جنگ سرد نگاه می‌کند (حیدری، ۱۳۹۰: ۲۲۱). ایالات متحده با توجه به شرایط به وجود آمده پس از جنگ سرد در این منطقه مایل است که با تکیه بر قدرت نظامی - اقتصادی خود در جهت تقویت هژمونی خویش نهایت استفاده را ببرد و با توجه به اینکه اوراسیا منطقه کشمکش و رقابت اصلی است، از این رو نتیجه عقب‌نشینی ایالات متحده از این منطقه می‌تواند سبب شکل‌گیری ناگهانی یک رقیب پیروزمند (روسیه) باشد که موجب به چالش کشیدن نظم مورد نظر آمریکا خواهد شد. در میان جمهوری‌های بازمانده در اوراسیا، اوکراین در یکی از استراتژیکی‌ترین نقاط جهان واقع شده است. اهمیت این کشور به حدی است که

برژینسکی اعتقاد دارد اوکراین فضای جدید و مهم روی صفحه شطرنج اوراسیا و یک محور ژئوپلیتیک بوده و معتقد است «روسیه بدون اوکراین امپراتوری نمی‌شود اما با همراه کردن اوکراین می‌تواند به یک امپراتوری تبدیل شود» (کرم زادی و خوانساری فرد، ۱۳۹۳: ۱۳۶).

بر این اساس واشنگتن در راستای رقابت ژئوپلیتیک خود با مسکو اوکراین را صحنه مناسبی برای اجرای این سیاست می‌داند و این موضوع، موجب آشکارتر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیک بین دو کشور در مناطق مختلف جهان شده است. در طرف دیگر روسیه قرار دارد. سنگ بنای سیاست خارجی روس‌ها از گذشته تا امروز در کنار عوامل دیگر، به‌طور چشمگیری متأثر از مؤلفه ژئوپلیتیک بوده است. درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین‌المللی برای روسیه به‌عنوان اصلی زیربنایی در سیاست خارجی آن است و همواره روابط دیپلماتیک بین ژئوپلیتیک و اقدامات را در گذشته این کشور شاهد بوده‌ایم. در زمان حاضر نیز استراتژی پوتین ممانعت از رسیدن مرزهای اتحادیه اروپا به مناطق غربی روسیه است (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۹۳).

وی در خارج نزدیک روسیه، با اهرم‌های اقتصادی، متزلزل ساختن دولت‌های طرفدار غرب، حمایت از گروه‌های حامی ذینفع خود و استفاده از ظرفیت‌های نظامی به ماجراجویی می‌پردازد و این عجیب نیست زیرا در چارچوب درک تاریخی حیات یافته در طی قرون و آمال ژئوپلیتیک از پترکبیر برنامه‌ریزی شده است (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۹۳). روس‌ها از یک سو بر پایه یک جبر جغرافیایی و ژئوپلیتیک، چاره‌ای جز دسترسی به آب‌های دریای سیاه به‌عنوان دروازه ورود به مدیترانه برای پیگیری اهداف منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای خود نداشته و این دسترسی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های این کشور بوده است. در طول تاریخ نیز دسترسی به آب‌های آزاد از مهم‌ترین اهداف این کشور بوده و در این منطقه این دسترسی از طریق کنترل شبه‌جزیره کریمه محقق می‌شود و از سوی دیگر نیز بنا بر وسعت سرزمینی خود

همواره درصدد حفظ عمق استراتژیک خود بوده که از ۲۰۰ سال پیش تاکنون بر این محور استوار است که باید عمق استراتژیک زمینی‌اش قوی باشد. بنابراین اوکراین عمق استراتژیک روسیه و همان محلی است که آلمان نازی و ناپلئون به روسیه یورش بردند؛ بدین ترتیب روس‌ها همواره تمایل به پیش روی به سمت غرب را داشته‌اند تا خطر تجاوز به خاک خود را کاهش دهند بنابراین مهم‌ترین دلایل اهمیت اوکراین برای روسیه از حیث ژئوپلیتیک است (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۴) و درک هر گام به سمت یکپارچگی اقتصادی یا نظامی کشورهای خارج نزدیک خود با غرب را یک تهدید ژئوپلیتیک می‌داند (Popescu, 2014: 1).

پس روسیه بی‌تردید مخالف سیاست آمریکا در جهت گسترش نظم دلخواه که مغایر با ارزش‌ها و ساختارهای داخلی روسیه است، بوده و در خصوص اوکراین واکنشی انفعالی از خود نشان نخواهد داد. چراکه این کشور از جهات گوناگون هم برای مسکو و هم برای غرب به رهبری آمریکا بسیار حائز اهمیت است که در زیر به دلایل این اهمیت پرداخته می‌شود.

۱-۳. اوکراین در حلقه رقابت ژئوپلیتیکی روسیه و آمریکا

اکنون به دلیل بحران داخلی اوکراین که پیامد رقابت و تنش دیرینه احزاب و جناح‌های سیاسی طرفدار غرب و روسیه برای قبضه کردن قدرت است روابط مسکو و واشنگتن دچار تنش و آشفتگی شده، به‌گونه‌ای که هر دو قدرت هم دیگر را به مداخله در امور داخلی اوکراین، نقض حاکمیت و تمامیت ارضی آن و پشتیبانی از گروه‌های طرفدار خود در این کشور متهم می‌کنند (زمانی، ۱۳۹۲: ۸۹۲). اوکراین ورودی زمینی برای جنوب باختری روسیه است و شبه‌جزیره کریمه مشرف بر ساحل روسیه در دریای سیاه و شهر سواستوپل واقع در کریمه پایگاه ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه است که این اهمیت ژئوپلیتیکی کریمه را برای روسیه آشکار می‌سازد (آجیلی و آهار ۶۲-۱۳۹۳: ۶۳). این ویژگی‌ها موجب شد که سیاستمداران روسی یک اوکراین مستقل را قبول نکنند و درصدد نفوذ در این کشور برآیند. از

طرف دیگر، اوکراین نیز خواستار حاکمیت و استقلال سیاسی در برابر همسایه قدرتمند شرقی خود است و لذا به سمت غرب و نهادهای یورو آتلانتیکی گام برداشته است و این مهم باعث شده که روسیه به مخالفت با تلاش‌های یک‌جانبه گرایانه کی یف برای نزدیکی با غرب بپردازد (Kapeller, 2014: 108).

مقامات کرملین موافق هرگونه دخالت در اوکراین به نفع روسیه‌اند و این کشور را مستقل از خود نمی‌دانند. آن‌ها از سقوط دولت یاناکوویچ به‌عنوان یک کودتا علیه رهبر مشروع یک دولت یاد می‌کنند به گونه‌ای که وزارت امور خارجه روسیه این اقدام را «انقلاب قهوه‌ای» توصیف کرد (Smith and Harari, 2014: 30). شخص پوتین نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را یک فاجعه بزرگ ژئوپلیتیک می‌داند. وی معتقد است که این مناطق پس از فروپاشی در حوزه منافع به‌حق روسیه است. (Woehrel, 2015: 6-9)

در سوی دیگر غرب و بخصوص ایالات متحده وجود دارند که بازیگران اصلی در برابر روسیه هستند. آمریکا به دنبال محاصره ژئوپلیتیکی روسیه از طریق محدود کردن قلمروهای ژئوپلیتیکی این کشور است. برای پیشبرد این هدف یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها اوکراین است (کرم زادی و خوانساری فرد، ۱۳۹۳: ۱۴۹). بی‌تردید مهم‌ترین هدف کاخ سفید در این منطقه ممانعت از سلطه یا اقتدار کامل روسیه بر کشورهای خارج نزدیک است. واشنگتن سیاست‌های خود را برای این جمهوری‌ها در چند مرحله ترسیم کرده است؛ نخست با به رسمیت شناختن استقلال این کشورها باهدف توسعه نفوذ خود؛ دوم، اعطای کمک‌های مالی به دولت‌های تازه استقلال یافته و سوم توسعه نفوذ سیاسی برای همراه کردن سیاستمداران آن‌ها با سیاست خارجی آمریکا در میدان نظام بین‌الملل. حمایت‌های آمریکا چه در انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ و چه در سرنگونی یاناکوویچ و جایگزینی دولت غرب‌گرا را می‌توان نمونه‌ای از این اقدامات دانست (زیباکلام و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۴).

اوکراین برای آمریکا در صحنه رقابت جهانی با روسیه به‌منظور اعمال اقتدار و هژمونی اش بسیار مهم است. به عبارت دیگر از یک سو روسیه برای قدرتمند شدن نیازمند تسلط به اوکراین و به‌ویژه شبه‌جزیره کریمه است و از سوی دیگر آمریکا

برای ممانعت از قدرتمند شدن روسیه و ادامه برتری خود در منطقه و جهان نیازمند تسلط و نفوذ در برابر مسکو در اوکراین است. این کشور به اعتقاد برژینسکی یکی از مهم‌ترین محورهای ژئوپلیتیک در منطقه است که حیات آن به عنوان یک دولت مستقل، سبب تغییر ماهیت روسیه می‌شود (ولی زاده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۵۷)؛

بنابراین آمریکایی‌ها به دنبال محاصره ژئوپلیتیکی روسیه هستند. برای این منظور، سیاست آمریکا پس از فروپاشی شوروی در گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به سمت کشورهای بلوک شرق همچون مجارستان، لهستان، چک و کشورهای بالتیک تدوین شد. ناتو برای محاصره کردن روسیه تنها به عضویت گرجستان، بلاروس و اوکراین نیاز دارد تا بتواند دسترسی کامل به مرزهای روسیه را داشته باشد. این حساسیت باعث شده که مسکو روابط تجاری خود با اوکراین را طوری برنامه‌ریزی کند که علاوه بر کسب سود اقتصادی، به بهره‌برداری سیاسی نیز دسترسی پیدا کند.

یکی از نمونه‌های این راهبرد فروش انرژی ارزان‌قیمت برای به دست آوردن اطاعت‌پذیری سیاسی کی یف است. لاوروف بارها اعلام کرده که روسیه تمام تلاش خود را برای جلوگیری از پیوستن اوکراین به ناتو به کار خواهد بست و این فرایند را خط قرمز خود می‌داند. روسیه در بحران اوکراین بر سر موضوع توافق‌نامه آزاد تجاری اوکراین با اتحادیه اروپا، هشدار شدید خود را به عواقب وحشتناک و فاجعه آور این اقدام اعلام کرد و از همان ابتدا به کاهش واردات از اوکراین و تهدید به قطع صادرات گاز روی آورد که با الحاق کردن کریمه به خود این خط قرمز را نشان داد (Oguz, 2015: 3). چراکه رهبران کرملین واقف به این امر هستند که اوکراین بدون کریمه دیگر از اهمیت گذشته برای غرب برخوردار نیست و شبه‌جزیره‌ای که ممکن بود در صورت الحاق نشدن به روسیه به‌عنوان یکی از پایگاه‌های ناتو دربیاید از دستان غرب خارج شد. البته می‌توان گفت که نگرانی روسیه در پیشروی ناتو به شرق بیشتر متأثر از سیاست توسعه منهای روسیه تجلی پیدا کرده است. دور کردن هویت تاریخی - ژئوپلیتیکی روسی از حوزه خارج نزدیک و محاصره ژئوپلیتیکی این کشور در درون مرزهای جغرافیایی خود سبب تنزل قدرت اوراسیایی‌اش به آسیایی

می‌شود که خلاف هویت نئو اوراسیاگرایی حاکم بر سیاست‌های روسیه است. این امر بر کسی پوشیده نیست که مهم‌ترین بازیگر در بحران اوکراین، روسیه است زیرا این کشور به لحاظ ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای برای مسکو است و به همین دلیل مسکو در بخش‌های مختلف همواره برای خود اهرم‌هایی برای نفوذ در این کشور فراهم کرده است که به‌طور کلی در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۲۸۵

سیاست جهانی

پیوند سیاسی - تاریخی اوکراین با روسیه؛ کی یف خاستگاه تاریخی اولین دولت روس است که برای دورانی متمادی جزئی از خاک روسیه بوده است. لذا از استقلال تا امروز با نفوذ در تعیین نخبگان سیاسی مدنظر خویش، تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری در موضوعات تأمین منابع مالی مبارزات انتخاباتی یا تبلیغ برای احزاب و نامزدهای خاص به دنبال تأثیرگذاری بر نظام سیاسی اوکراین بوده و هست. روی کار آمدن لئونید کوچما و یاناکوویچ نمونه‌هایی از این اقدامات است.

پیوند اقتصادی اوکراین با روسیه، نفوذ روسیه در صنعت انرژی، ماشین‌سازی، حمل‌ونقل، مجموعه‌های نظامی صنعتی موجب قرار گرفتن روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری اوکراین شده است (ولی زاده و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۵۷). بسیاری از صنایع سنگین اتحاد شوروی در اوکراین مستقر شده‌اند. انرژی به‌عنوان مهم‌ترین عامل کلیدی در روابط دو کشور در حوزه اقتصادی محسوب می‌گردد. اوکراین در سال ۲۰۱۲، بیش از ۶۳ درصد از گاز طبیعی خود و حدود سه‌چهارم از واردات نفت را از روسیه تأمین کرده است. لذا این وابستگی سبب استفاده اهرمی برای روس‌ها شده است و با افزایش قیمت و تحریم انرژی برای کی یف همانند قطع گاز در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ یک بحران را رقم زده است (Woehrel, 2015: 9).

پیوند نظامی و راهبردی اوکراین با روسیه؛ علاوه بر دارا بودن نقش حائل اروپا و روسیه که نوعی سنگرگاه روس‌ها در برابر اروپا است، وجود شبه‌جزیره کریمه که نزدیک‌ترین نقطه اوکراین به مرزهای غربی روسیه به حساب می‌آید و بندر سواستوپل

که میزبان ناوگان دریایی روس‌ها است از چنان اهمیت ویژه‌ای برای روسیه برخوردار است که بدون کوچک‌ترین تردیدی به الحاق این منطقه استراتژیک روی آورد. الحاق کریمه به روسیه با اشاره به اقدام گذشته غرب در به رسمیت شناختن استقلال کوزوو توجیه شد و در واقع با تصرف شبه‌جزیره کریمه به تغییر دولت در کی یف پاسخ داده شد و با تصرف فرودگاه‌ها و سایر تأسیسات کلیدی، با برگزاری یک همه‌پرسی به انضمام آن به خود، پرداخت (Weber and Bassuener, 2014, 4-7). این اقدام اولین مورد پس از جنگ جهانی دوم است که یک قدرت اروپایی توانسته با وجود مخالفت شدید، بخشی از کشوری در قاره اروپا را به خاک خود اضافه کند و با واکنش شدید و ملموس جهانی روبه‌رو نشود.

پس از الحاق کریمه به روسیه، آمریکا دیگر نتوانست ساکت باشد و به اقدامات منفعلانه خود پایان داد. به بیان دیگر با ورود مستقیم روسیه و بنا بر یک اصل سنتی در روابط بین‌الملل مبنی بر کنترل قدرت با قدرت در روابط قدرت‌های بزرگ، آمریکا در مقابل روسیه قرار گرفت (شاپوری، ۱۳۹۳: ۷۹). اواما بلافاصله خواستار برگزاری نشست اضطراری گروه هشت شد که پس از آن و در عرض چند هفته غرب به رهبری آمریکا واکنش‌های شدیدی به این اقدام روسیه نشان داد که روندی معکوس در ۲۵ سال گذشته روابط دو کشور بوده است. معرفی کردن مسکو به عنوان یک متجاوز موجب اخراج آن از گروه جی ۸ شد. اتحادیه اروپا روابط خود را به سطح پایین‌تری کاهش داد، تحریم‌های مختلف بر شرکت‌های کلیدی روس در بخش‌های انرژی، نظامی، فلزات، معادن، مهندسی، آموزشی و تحریم کردن شماری از مقامات ارشد روس، اعزام کشتی جنگی به دریای سیاه، اعزام جنگنده به لهستان و لیتوانی، قطع روابط نظامی با روسیه در قالب ناتو و با حمایت‌های گسترده از قطعنامه‌های مجمع عمومی علیه روسیه به عرض اندام در مقابل این کشور پرداخت (Trenin, 2014: 8). این هزینه‌ها بر روسیه در زمانی تحمیل می‌شود که واشنگتن در کنار اوکراین ایستاده و با کمک نهادهای مالی بین‌المللی به حمایت‌های مالی و فنی

روی آورده که این اقدامات موج تیره‌تر شدن روابط مسکو- واشنگتن و شروع تنش جدی در بعد از جنگ سرد شده است. واشنگتن مداخله روسیه در شرق و اقدام آن در الحاق کریمه را عامل اصلی آغاز و تشدید بحران اوکراین می‌داند. اینکه این ادعا تا چه اندازه درست است را میرشایمر به‌عنوان یک متفکر بزرگ آمریکایی این‌گونه استدلال کرده است. وی معتقد است که با توجه به تفکر غالب در غرب، بسیاری مقصر بحران کنونی را در بلندپروازی‌های پوتین می‌دانند که در قالب تمایل بلندمدت وی برای احیای امپراتوری قدرتمند خود ظهور کرده است؛ اما میرشایمر این ادعا را اشتباه می‌داند چراکه بر این باور است که ایالات متحده و متحدان اروپایی آن نیز در به وجود آمدن این بحران نقش داشته‌اند. استراتژی غرب در رسیدن به مرزهای روسیه و پیوند دادن کشورهای شوروی سابق به ناتو، باعث حضور و نفوذ در حیطه خلوت سنتی روسیه شده و لذا این طبیعی است که پوتین در مقابل این تهدید استراتژیک به مقاومت و عرض اندام بپردازد (Mearsheimer, 2014:1).

روس‌ها معتقدند که آمریکا پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، دنیا را تابع یک نظم سلسله مراتبی می‌داند که خود تنها ابرقدرت آن و بقیه به قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای، متوسط، کوچک و ذره‌ای تقسیم می‌شوند. با این سیاست، آمریکا چون هژمون است برای خود حق مداخله در سایر کشورها و مناطق جهان را برای شکل‌دهی به ساختار موردنظر خویش قائل است (سیم برو گل افروز، ۱۳۸۸: ۸۹).

این هدف به درستی در سند استراتژی نظامی ایالات متحده در ۲۰۱۵ هم بیان شده است. بر طبق این سند کاخ سفید معتقد است که اگرچه در چند سال اخیر بسیاری از کشورها به‌عنوان متحد در کنار ایالات متحده ایستاده و از نهادهای بین‌المللی و مبانی دموکراسی و برنامه پیشبرد حقوق بشر حمایت می‌کنند، اما همچنان دولت‌هایی وجود دارند که علاوه بر به خطر انداختن محیط امنیتی و منافع ایالات متحده، به دنبال تجدیدنظر در مبانی کلیدی نظام بین‌الملل هستند؛ از جمله این کشورهای تجدیدنظرطلب روسیه است که بارها و بارها نشان داده که به حق حاکمیت

همسایگان خود احترام نمی‌گذارد و برای رسیدن به اهداف خود مایل به استفاده از زور است. به‌زعم کاخ سفید اقدامات مسکو منجر به ضعف امنیتی شرق اروپا شده است و باید با آن به منظور کنترل بحران و نمایش قدرت خود مقابله کرد (The National Military Strategy of the United States of America, 2015).

واشنگتن برای این هدف در اوکراین از همان ابتدای استقلال این کشور به برنامه‌ریزی برای سوق دادن کی‌یف به واشنگتن عمل کرده است. بنا بر سخنان ویکتوریا نولند، ایالات متحده از ۱۹۹۱ تا به امروز بیش از ۵ میلیارد دلار برای گسترش ارزش‌های غربی و ترویج دموکراسی در اوکراین و دیگر کشورهای شوروی سابق اختصاص داده است. افشای تماس تلفنی نولند مبنی بر حمایت از تغییر رژیم در اوکراین، حضور مک‌کین در تظاهرات ضد دولتی در کی‌یف و تاریخی خواندن سقوط یاناکوویچ از طرف سفیر آمریکا همگی سندی در تأیید ادعای فوق است (Mearsheimer, 2014: 4-5).

لذا رقابت آمریکا با روسیه را باید در قالب ژئوپلیتیک تحلیل کرد و بحران کنونی نیز یکی از جنبه‌های این رقابت محسوب می‌شود؛ زیرا اوکراین از یک جایگاه مهم تأثیرگذار در ژئوپلیتیک هویتی اروپای شرقی برخوردار است. برخلاف آمریکا که به دنبال اشاعه ارزش‌های لیبرال در حوزه بین‌المللی هستند روس‌ها اکثر مواقع از لنز ناسیونالیسم قومی و ژئوپلیتیک به سیاست‌ها، برنامه‌ها و اقدامات خود هویت می‌بخشند؛ بنابراین این دور از واقعیت نیست که اوکراین، جدا و در انزوا از روسیه قابل درک نباشد؛ همان‌گونه که روسیه بدون مدنظر قرار دادن اوکراین قابل فهم نیست. بنابراین در رقابت میان این دو قدرت حوزه‌های ژئوپلیتیک روسیه از اهمیت برجسته‌ای برای ایالات متحده برخوردار است. نزدیکی غرب به دو کشور گرجستان و اوکراین خط قرمز روس‌ها به شمار می‌آید؛ اما رهبران کاخ سفید در برهه‌هایی از تاریخ این خط قرمز را نادیده گرفته‌اند. سفر جان کری در مقام وزیر خارجه به گرجستان و اوکراین در ژوئیه ۲۰۱۶ و امضای تفاهم‌های همکاری نظامی با آن‌ها

اهمیت دو کشور برای غرب را بیش از پیش روشن می‌سازد. طبق نظر هانتینگتون مهار روسیه در این منطقه با توسل به ایجاد ائتلاف با قدرت‌های درجه‌دو منطقه‌ای حاصل می‌شود؛ بنابراین می‌بینیم که واشنگتن راهبردهایش را در منطقه موردعلاقه روسیه طوری برنامه‌ریزی کرده است که کشورهای مخالف روسیه و متمایل به آمریکا بیشترین نقش را دارا هستند.

نتیجه‌گیری

با فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد و ظهور ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی، به نظر می‌رسد که به دلیل فاصله بسیار میان قدرت ایالات متحده با دیگر کشورها، رقابت‌های جهانی در حوزه‌های مختلف به‌ویژه رقابت‌های ژئوپلیتیکی به پایین‌ترین حد خود از دوران جنگ سرد برسد؛ ولی در این دوران، آمریکا نفوذ خود را در اکثر مناطق مهم جهان از آفریقا گرفته تا خاورمیانه و دریای جنوبی چین گسترش داده بود. در مناطق ژئوپلیتیک قفقاز- بالکان نیز کاخ سفید توانسته بود به‌وسیله ناتو تا اروپای شرقی نفوذ و به حیاط‌خلوت روسیه رسوخ کند؛ اما با آغاز قرن بیست و یکم و روی کار آمدن پوتین در روسیه و با حاکم شدن فضای ژئوپلیتیک گذشته بر اندیشه مقامات این کشور رقابت‌های ژئوپلیتیک و استراتژیکی در جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی از سر گرفته شد. روسیه معتقد است که محور «اوراسیا- بالکان» به‌صورت تاریخی متعلق به حوزه نفوذ مسکو بوده و تسلط هر قدرت دیگری بر آن به معنای انزوای این کشور به مرزهای خود است. این در حالی است که در استراتژی کلان ایالات متحده، به‌منظور حفظ هژمونی آمریکا باید از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای در مناطق استراتژیک جهان خودداری شود. بر این اساس، در این مقاله تلاش شد تا با استفاده از نظریه نظام تک- چندقطبی هانتینگتون به واکاوی مهم‌ترین انگیزه‌های روسیه و آمریکا در قبال گرجستان و اوکراین پرداخته شود. مهم‌ترین یافته‌های مقاله بیان می‌کند که سبب رقابت میان

روسیه و غرب در این دو کشور، اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی گرجستان و اوکراین در صحنه رقابت جهانی برای تعیین نظم دلخواه بین‌المللی است. تسلط کامل روسیه در شرایط جدید بر این مناطق، می‌تواند گام بسیار مهمی برای احیای دوباره قدرت روسیه باشد و تسلط بر آن توسط دولت‌های غربی نه تنها سبب تأمین انرژی برای آن‌ها می‌شود، بلکه می‌تواند در تصویری کلان‌تر منجر به رفع و یا حداقل کاهش تهدید روسیه شود. از نگاه آمریکا اگرچه روسیه امروز به اندازه اتحاد جماهیر شوروی و روسیه تزاری قدرتمند نیست، اما از پتانسیل‌های لازم برای ممانعت از تحقق منافع آمریکا در این هارتلند ژئوپلیتیک برخوردار است؛ بنابراین تلاش برای انزوای روسیه در مرزهای خود بهترین راه برای ضربه زدن به مسکو است. طبق نظریه هانتینگتون، واشنگتن برای مهار روسیه به اتحاد و نزدیکی با کشورهای درجه‌دو منطقه‌ای که عموماً با قدرت درجه‌یک منطقه‌ای تضاد منافع دارند، نیازمند است. در هارتلند قفقاز- بالکان، دو کشور گرجستان و اوکراین از این شرایط برخوردار هستند. روسیه سیاست سخت‌گیرانه‌ای در قبال بحران گرجستان و اوکراین اتخاذ کرد تا نشان دهد که در سطح منطقه‌ای به راحتی حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نمی‌پذیرد. روس‌ها در جریان جنگ اوت ۲۰۰۸ سعی در رساندن پیام برتری خویش در عرصه منطقه‌ای و جهانی به دنیای غرب را داشتند ولی این پیام از سوی غرب جدی گرفته نشد به همین خاطر در جریان بحران اوکراین در ۲۰۱۴ با الحاق شبه‌جزیره کریمه به خود به نوعی این سهل‌انگاری آمریکا را با اقدامی سنگین‌تر پاسخ دادند. این شرایط زمینه را بیش از گذشته برای ترویج چندجانبه‌گرایی به جای یک‌جانبه‌گرایی از جانب روسیه آشکار ساخته است و احتمالاً سیاست‌های روسیه در بسیاری از مناطق جهان از جمله خاورمیانه هم بر پایه مقابله با یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی اتخاذ خواهد شد.

در پایان این نکته را باید اشاره کرد که آنچه برای ایران در این وهله زمانی مهم است استفاده از شرایط گذار از مرحله تک‌قطبی به چندقطبی در سیستم بین‌المللی است.

مسلمانان قدرت درجه یک منطقه‌ای در خاورمیانه همان‌طور که هانتینگتون می‌گوید ایران است؛ بنابراین قرار گرفتن جمهوری اسلامی در کانون نگاه قدرت‌های جهانی امری اجتناب‌ناپذیر است. تلاش آمریکا در مسیر اتحاد با قدرت‌های درجه دو منطقه از جمله عربستان سعودی، ترکیه و ... در مقابل ایران متمرکز شده و خواهد شد تا بتواند به مهار سیاست‌های ایران در منطقه بپردازد. لذا درست است که در افکار عمومی ایران دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به روسیه وجود ندارد اما باید در نظر داشت که این قدرت‌های درجه دو جهانی هستند که در حال حاضر می‌توانند در برابر قدرت برتر جهان زورآزمایی کنند؛ بنابراین ایجاد روابط استراتژیک در سطوح مختلف و موازی با کشورهایی چون روسیه، چین و حتی قدرت‌های درجه یک منطقه‌ای اروپایی نظیر مجموعه آلمان و فرانسه احتمالاً بتواند شرایط ایران را در برابر زیاده‌خواهی‌های ایالات متحده در معادلات بین‌المللی مساعد نماید.

منابع

الف - فارسی

- آجیلی، ه؛ و آهار، ل. ۱۳۹۳. «نقش منافع اقتصادی روسیه و اتحادیه اروپا در بحران اوکراین (۲۰۱۴)». ماهنامه سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۹۸.
- آدمی، ع؛ و هدایتی شهیدانی، م. ۱۳۹۳. «ساختار اجتماعی شکننده در اوکراین؛ عرصه رویارویی قدرت نرم بازیگران بین‌المللی». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۶.
- احمدی لفورکی، ب؛ و میر رضوی، ف. ۱۳۸۳. راهنمای منطقه خزر و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- امیدی، ع. ۱۳۸۸. «علل تطویل بحران داخلی در گرجستان پس از انقلاب رز». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۶.

امیر احمدیان، ب. ۱۳۸۸. «بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز». فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱۵.

اوکراین. ۱۳۹۰. جغرافیای کشورهای جهان: ۱۷. تهران: زیتون سبز.

بهمن، ش. ۱۳۹۴. «تأثیر بحران اوکراین بر روابط روسیه و آمریکا». فصلنامه راهبردی جهان اسلام، شماره ۱.

پیشگاهی فرد، ز؛ و موسوی فرد. ۱۳۹۱. «تعارض در رویکردهای استراتژیک قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به مسائل امنیتی قفقاز جنوبی». پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۳.

ترابی، ق؛ و کیانی، ف. ۱۳۹۳. «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع‌گرایی ساختاری تدافعی». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷. حافظ نیا، م. ۱۳۹۰. اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.

حیدری، غ. ۱۳۹۰. «جایگاه ژئوپلیتیک قفقاز در سیاست قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای». فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۷.

دهشیار، ح. ۱۳۹۳. «گسل‌های داخلی، تنیدگی‌های داخلی، منطق ژئوپلیتیک قدرت و رویارویی برای شبه‌جزیره کریمه». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۹. رضایی، ع. ۱۳۸۷. «تبیین مطلوب و کارآمد از سیاست خارجی در بستر نظام بین‌المللی». راهبرد، شماره ۱۴.

زمانی، ن. ۱۳۹۲. «تحلیل ریشه‌ها و ماهیت بحران اوکراین: تشدید تنش شبه جنگ سرد بین روسیه و غرب». فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.

زیباکلام، ص؛ و افشاری، د. جراحی دربان، م. میکائیلی، م. ۱۳۹۴. «تبیین سقوط دولت یاناکوویچ ۲۰۱۴». فصلنامه سیاست جهانی، شماره ۲.

سیمبر، ر؛ و گل افروز، م. ۱۳۸۸. «فرصت‌های مشترک ایران و روسیه در عرصه ژئوپلیتیک انرژی؛ وضعیت فعلی و چشم‌انداز». راهبرد توسعه، شماره ۱۹.

سیمبر، ر؛ و هدایتی شهیدانی، م. ۱۳۹۲. «روندهای متحول در روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا (مذاکره و همکاری، رقابت و تعارض)». فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۱، بهار.

شاپوری، م. ۱۳۹۳. بحران اوکراین، زمینه‌ها، بازیگران و پیامدها. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

شفیعی، ن؛ و رضایی، م. ۱۳۹۰. «جنگ روسیه و گرجستان: زمینه‌ها و محرک‌های اثرگذار».

مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۹.

کرم زادی، م؛ و خوانساری فرد، ف. ۱۳۹۳. «بررسی روابط اوکراین و روسیه: ریشه‌یابی

زمینه‌های بحران ۲۰۱۴». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۶.

عطایی، ف؛ و شیبانی، ا. ۱۳۹۰. «زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در

چارچوب ژئوپلیتیک». مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ۴، شماره ۸.

مجتهدزاده، پ؛ و ربیعی، ح. ۱۳۸۸. «بررسی الگوهای حل و فصل منازعات و ارائه مدل بهینه حل

منازعات سرزمینی». فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۵، شماره ۱.

ملکوتیان، م؛ و حسینی، ح. ۱۳۹۱. «موقعیت راهبردی گرجستان و تأثیر آن بر روابط با روسیه».

فصلنامه سیاست، شماره ۲۷.

نیاکویی، س ا؛ و بهمنش ح. ۱۳۹۱. «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها».

فصلنامه روابط خارجی، شماره ۴.

واعظی، م. ۱۳۸۸. «پیامدهای بحران گرجستان». راهبرد، شماره ۵۱.

ولی زاده، ا؛ و شیرازی موگویی، س. عزیزی، ح. ۱۳۹۴. «تأثیر بحران سال ۲۰۱۴ اوکراین بر

روابط روسیه و ایالات متحده». مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۱.

ب- انگلیسی

Alpher, T. 2014. "The Ukraine / Crimea Crisis: Ramifications For The Middle East". **Noref: Norwegian Peacebuilding Respurce Center** At:

http://www.peacebuilding.no/var/ezflow_site/storage/original/application/81af1e66af64df3bd487c9162ab55028.pdf.

Andersen, V. F. 2013. "New dogs, old tricks? Are Soviet views and perceptions still influencing Russian foreign policy? A case-study of the intervention in Czechoslovakia, 1968, and the intervention in Georgia, 2008". 1-96.

Baev, P. 2012. "Defying That Sinking Feeling Russia Seeks To Uphold Its Role In The Multistructural International System In Flux". Strategic Studies Institute, September. 1-24.

Battler, A. 2004. **The Twenty-First Century: The World Without Russia**. American University & Colleges Press. 386P.

Freedman, R. O. (2008). "The Russian Invasion of Georgia—Its Impact on Israel and the Middle East". **Caucasian Review of International Affairs**, 2(4), 179-186.

- Huntington, S. P. 1999. "The Lonely Superpower". March/April. Available At: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/1999-03-01/lonely-superpower>
- Kappeler, A. (2014). "Ukraine and Russia: Legacies of the imperial past and competing memories". **Journal of Eurasian Studies**, 5(2), 107-115.
- Kassianova, A. 2001. Europe-Asia Studies "Russia: Still Open To The West? Evolution Of The State Identity In The Foreign Policy And Security Discourse". Europe-Asia Studies", Europe-Asia Studies, 53(6). 821-839.
- Kramer, M. 2009. "The Myth Of A No-NATO-Enlargement Pledge To Russia". *Washington Quarterly*, 32(2), 39-61
- Lynch, D. 2006. Why Georgia Matters. Institute for Security Studies, European Union. 90P.
- ... " Georgia & Russia: The "Ukraine Crisis" Is Georgia's Fault". **Caucasian Review Of International Affairs**, 3(2). 227-232.
- ... " The Ukraine Crisis Is Georgia's Fault". **Foreign Affairs**. 3-12.
- Mendelson, S. E. & Gerber, T. P. 2008. "Us And Them: Anti-American Views Of The Putin Generation". **Washington Quarterly**, 31(2), 131-150.
- Newnam, R. E. (2015). "Georgia on my mind? Russian sanctions and the 'Roe Rvll ti'". **Journal of Eurasian Studies**, 6(2), 161-170.
- Oğuz, ... " The Ukraine Crisis". **Journal of Eurasian Studies** (45). 1-12.
- Plano, J. & Olton, R. 1998. **The International Relation Dictionary**. Fourth Edition, Longman. 446P.
- Popescu, N. 2014. "First lessons from the Ukrainian Crisis". **European Union Institute for Security Studies Alert**, (41).
- Sadri, H. A. & Burns, N. L. 2010. "The Georgia Crisis: A New Cold War On The Horizon?". **Caucasian Review Of International Affairs**, 4(2). 126- 144.
- Smith, B. & Harari, D. 2014. "Ukraine, Crimea And Russia", **House Of Commons Library**. Research Paper, 14(16). 1-45.
- Taylor, P. 1993. Political Geography. Longman Scientific, Third Edition, England. 352 P.
- The Foreign Policy Concept Of The Russian Federation, Russianmission. Euon 12 July 2008. Available At: [Http://Www.Russianmission.eu/Userfiles/File/Foreign_Policy_Concept_English.Pdf](http://www.Russianmission.eu/Userfiles/File/Foreign_Policy_Concept_English.Pdf)

- The National Military Strategy of the United States of America. 2015. June. Available At: http://www.jcs.mil/Portals/36/Documents/Publications/2015_National_Military_Strategy.pdf
- Trenin, D. 2014. "The Ukraine crisis and the resumption of great-power rivalry". **Carnegie Moscow Center**, 9(07).1-28.
- Trenin, D. 2009. "Russia's spheres of interest, not influence". *The Washington Quarterly*, 32(4), 3-22.
- Weber, B. & Kurt, B. 2014. " The Western Balkans And The Ukraine Crisis – A Changed Game For EU And US Policies?". **A Report From Democratization Policy Council**, September.
- Woehrel, S. 2015. " Ukraine: Current Issues And U.S. Policy". **Congressional Research Service**, February 12.

۲۹۵

سیاست جهانی

فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵

